

این گفتار منحصر بر اساس نامه‌ها و یادداشت‌هایی است خطی که از دهخدا و یاران او نزد ابوالحسن معاضدالسلطنه بجای مانده است و اکنون در اختیار آقای دکتر حسین پیرنیا استاد دانشگاه است. معاضدالسلطنه پس از اینکه مرکز مبارزه‌ای که در شهر ایوردون سویس با کمک دهخدا و چند تن دیگر تشکیل داده بودند از بین رفت اسناد موجود را با خود به ایران آورد. آنچه از آن اسناد اکنون باقی است بیش از یکصد و پنجاه نامه نیست و بی‌تردید قسمت زیادتری از آن مفقود شده است.

ضمناً گفته شود که در سال ۱۳۴۷ دوست دانشمند آقای دکتر عبدالحسین نوائی از سه چهار نامه این مجموعه در مقاله خود استفاده کرده‌اند و در کتاب «فتح تهران» منعکس شده است.

در باره روزنامه صور اسرافیل تفصیلی در مقاله حاضر نمی‌آید زیرا تجدید چاپ روزنامه صور اسرافیل بهمان شکل و صورت اصلی توسط موسسه انتشارات امیر کبیر عنقریب انتشار می‌یابد و در آنجا شرحی را که در مورد روزنامه لازم بوده است گفته‌ام. نویسنده فاضل آقای باقر مومنی هم مقاله دلپسند و با ارزش در باره صور اسرافیل دارند که ابتدا در مجله انجمن کتابداران ایران و بعد بطور جداگانه طبع شده است. شرح احوال شخص دهخدا هم در مراجع مختلف آمده است، از جمله در جلد مقدمه لغتنامه بقلم کرم‌معین و سیدحسن تقی‌زاده و در کتاب مهدی بامداد و در مقدمه دیوان دهخدا بقلم دکتر معین.

در گفتار حاضر بیشتر از نامه‌های دهخدا و معاضدالسلطنه و قزوینی استفاده شده است و گاهی از میرزا قاسم خان و حسین طهرانی. اما در این مجموعه نامه‌هایی از امین‌الملک مرزبان، یحیی دولت‌آبادی، سید محمدصادق طباطبائی، صاحب‌نق قمی، محمدعلی نظام‌السلطنه، حشمت، حسین بدر، عباس‌خان، ظهیرالسلطان، براون، تقی‌زاده، میرزا آقا، ممتازالدوله، مخبرالسلطنه، امیر اعظم وجود دارد که ضمن کتابی مستقل در دست طبع است.

ایرج افشار

علی‌اکبر دهخدا (از عکسهای دوران اقامت اروپا)

# مبارزات دهخدا و یاران او علیه محمدعلی شاه در اروپا

میرزا جهانگیر خان شیرازی، ملك المتكلمين وسيد جمال الدين واعظ کشته شدند.

عده‌ای از مشروطه خواهان، پس از مدتی پناهندگی در سفارتخانه‌ها و اختفا در محله‌های دیگر و حصول اطمینان از اینکه خشونت دولتی کمتر شده است از ایران خارج شدند و اغلب به بلاد قفقاز و ممالک عثمانی، فرانسه، سویس و انگلستان رفتند. البته چند نفر هم به حکم شاه از ایران نفی بلد شدند. یکی از کسانی که نیمه روزی پس از بمباردمان مجلس خود را بهمگامی سیدحسن تقی‌زاده بسفارت انگلیس رسانید شادروان

پس از اینکه محمدعلی شاه اساس مشروطیت را با توب بستن به مجلس شورای ملی به هم زد و نتیجه آن شد که نخستین دوره مجلس از میان رفت و ستم و جور و حبس و قتل و اختناق افکار نسبت به آزادی خواهان و مشروطه طلبان آغاز شد جمعی از آنان از وحشت حکومت و تسلط اختناق و کشتار به سفارتخانه های انگلیس و عثمانی و فرانسه پناه بردند که در حقیقت نوعی از تحصن بود.

البته دسته‌ای هم به چنگ حکومت و عوامل دربار افتادند و متأسفانه جمعی از اخیار آزادیخواهان و مبارزان مانند

علی اکبر دهخدا بود که برای او چاره‌ای دیگر نبود. محمدعلی شاه نسبت به روزنامه صور اسرافیل که دهخدا نویسنده آن بود بغض عجیبی داشت. جزء هشت نفری که سرشان را مطالبه می‌کرد نام میرزا جهانگیر خان هم برده می‌شد. پس جان دهخدا هم در آن هنگامه در معرض تلف بود و اگر به چنگ محمدعلی شاه و قزاقان حامی او می‌افتاد عاقبتش همسان سرنوشتی بود که نصیب میرزا جهانگیر خان شد و امروز از دهخدا فقط چرند و پرند باقی مانده بود. محمدعلی شاه نسبت به طبقه روشنفکر و نویسنده و متفکر که در آن وقت شاید قوی‌ترین و مقاوم‌ترین گروه‌های اجتماعی بودند و زبان و بنانشان در انتقاد از اعمال او آرامی نداشت بسیار کینه‌ورز شده بود. هیچ نوع نمی‌توانست که تحمل آنها را بکند.

طبیعی است که از میان گروه‌های مختلفی شده، با آزاد ماندن کسانی چون مساوات و دهخدا و تقی‌زاده موافقت نکرد و مصرأ خواستار تبعید و نفی بلد چند نفر از این نوع آزاد شد. با ترتیبی که میان شارژ دافر انگلیس و دولت داده شد سید محمد رضا بر از جانی مدیر مساوات و همکارش سید عبدالرحیم خلخالی، میرزا علی اکبر خان دهخدا سردبیر صور اسرافیل

وسید حسن مدیر حبل‌المتین و تقی‌زاده و سعید الممالک (ولی ناظم الاسلام نام بهاء‌الواعظین را نوشته) از ایران به مدت یکسال و نیم تبعید و از راه رشت به باکو فرستاده شدند.

دهخدا یکی از تبعید شدگان بود. او با شور و شوق وطن‌پرستی و آزادیخواهی که تا حدی هم ناشی از نوع تحصیلات او در مدرسه علوم سیاسی بود و منجر به درآمدن بخدمت وزارت خارجه و دیدن ممالک اروپائی شده بود، به همگامی دوستان دو گانه‌اش (میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی) روزنامه صور اسرافیل را از تاریخ ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ می‌نوشت و چون اطلاعات تازه و جهانی نسبت به مسائل مملکت و حقوق انسانی افراد داشت در مقالات خود تیشه به ریشه حکومت محمدعلی شاه می‌زد و سخنانی از قلمش خوانده می‌شد که سبب برانگیختگی علیه محمدعلی شاه و دربار او بود. دهخدا، همراه چند نفر دیگری (که تقی‌زاده در شرح حال دهخدا تعداد آنها را ده دوازده نفر گفته است) روز شنبه ۱۹ جمادی‌الآخره ۱۳۲۶ یعنی حدود یک ماه پس از بمباردمان مجلس از تهران به سوی اترلی حرکت داده شد. او در این وضع و حال، هیچ نوع امیدی و هیچ گونه پشتیبانی

چهارشنبه ۳ دسامبر ۱۹۰۸

19, NEVERN PLACE

EARLS COURT ROAD, S.W.

در تهران است. روز ۳ دسامبر مخفی به نیوکاسل  
در طرف شمالی انگلستان از برای دیدن والرتین  
خود می‌روم و تا بیست و دو روز زانویه احتمال  
بدارد بکلیس بر کرم ولی هر کاذب که اینجا  
فرستاده شود فوراً تقدم میشود. احتمالاً در  
ما در نیوکاسل باشم اینجا هم کونفرانسی به هم  
در حالت حالیه ایران تا مردم اینجا هم مطلع  
که در کونفرانسی های سابق همراه مخفی بود  
خیلی حالی خواهد بود، حقیقه جان انسان است  
که مرکز صور اسرافیل را اینجا قرار دادید که  
اینجا هم آزادی هست و اهمیتش بیشتر از  
سویس است که حالا ما بکلی مردم ما را نام  
و کسی نیست که در صورت احتیاج بتوانیم  
از او استفاده کنیم، چون بنقد پارلمان  
منفصل شده است و تا شش هفته دیگر

بعضی حضور مکارم ظهور آن دوست مکرّم  
میرسانند امروز بزیارت رفیقه کریمه  
آنخاب مشرف و فائز کردیم و در مطالعات و مطالعات  
احوال آنخاب خوشوقت شدیم. اینجا بعد  
نخیری مخصوص نیست. کمیته هم در آنجا  
بزرگ مزایای حقوق ایرانیان تشکیل یافته  
و صاحب اداره منجستری کارخان که یکی از  
وزیران معاصر معبر لبرال اینجا است کارکنان  
در عهد خود گرفت خیلی آدم خوب است و ما  
و خود کثرت کارها و تحریر که از برای روزگار  
دارد بر احزاب این کار مهم قبول کرده است.  
رئیس کمیته لورد لمانگتون است و صفحه  
مجلس مستر لایچ در انظار پارلمان و نائب  
او مخفی و مدد اشخاصی که داخل میشوند

سلام بر شما و خانواده محترم  
 و درود بر سرور عالم محمد و آل محمد  
 که بجز خدا و رسول و آل او  
 چیزی را در عالم نبوت و وحی  
 ندیده ایم. و ما را در این راه  
 یاری کنید. آمین  
 اگر صلاح باشد تا در این  
 باره با شما صحبت کنم.

درود بر شما و خانواده محترم  
 و درود بر سرور عالم محمد و آل محمد  
 که بجز خدا و رسول و آل او  
 چیزی را در عالم نبوت و وحی  
 ندیده ایم. و ما را در این راه  
 یاری کنید. آمین  
 اگر صلاح باشد تا در این  
 باره با شما صحبت کنم.

نداشت. هیچ مایه از روشنی در پیش دیدگان او نبود. آنچه او را سخت آزار می داد غم مادر و خواهر و برادر کوچکش بود که در تکفل او بودند و در تهران آشوب یافته غریب و بی سرپرست.

در چنین حالی دونا می نویسد: یکی به دوست خود سید نصرالله از سادات اخوی که بعد ها به تقوی مشهور شد و در دوره اول وکیل مجلس و نایب رئیس بود و دهخدا در مورد سرافیل شیوه او را در شعر تمجید کرده و او را از پیشروان تجدد در ادبیات خوانده بود. این است قسمتی از آن نامه سوزناک که حکم وصیت دارد، برای کسی که نمی داند به کجا برده می شود و چه بر سر او خواهد آمد.

«... تصدقت شوم، گویا از حال من بی خبر نبودید و می دانید که در زمان ساده پرستی و عصر احترام پیران هر دو از تمتع محروم مانده ام. الان می روم در صورتیکه یک نفر در تمام روی زمین نمی شناسم که یک نفر فقیر را دستگیری کند یا یک خائفی را پناه دهد. چنانکه دیدید و دیدیم. خواهر و مادرو برادر کوچک هم که تیغ و تیری است بردل و جگرم می گویند تا سرحد مخارج می دهیم. بعد هم شماها خیلی هواخواه دارید به شما می دهند. افسوس که همین حرف دل و جگر انسان را پاره می کند. الان که ساعت هشت از شب است و تمام دنیا و عالم را در پیش نظرم مجسم کرده ام یک نفر در روی کره نمی شناسم که به خریداری شرف و حسن نیت و خدمت خالصانه من یک ماه مرا نگاهداری کند و فقط بعد از سیر تمام اطراف کاغذ جوف را با کمال ناامیدی می نویسم... ببینید اگر صلاح است نشان بدهید و مگر نه بگذارید این آخرین وسیله من که هیچ نمی دانم از چه راه انتخابش می کنم (شاید بواسطه حسن نیت او و شاید بواسطه کمال استیصال من) از دست برود. چه خوب است مرگ در دامن احباب و چه سخت است...»

ولی این را هم جناب مخاطب رقعہ جوف نباید فراموش کنند که این استیصال نامه از طرف آن کسی است که در مدت دو سال تمام در مقابل وعده وزارت و امید میلیونها پول نلغزید و شرف را به هیچ یک از رخصارف مبادله نکرد. ازین رو تنها خواهشی که می کنم در صورت رد یا قبول این آخرین اثر وجود من که آبروی من است پیش کسی ریخته نشود و سرراز خودشان تجاوز ندهند.

ع. ۱۰ د. (تصویر ۲)

نامه دوم (که از آن در نامه قبلی به نامه جوف یاد می شود) خطاب به آقا سید محمد صراف طهرانی است. این سید محمد صراف که از مردم طرف اعتماد عموم و در مجلس اول نماینده بود بمانند بسیاری از صرافان آن عصر گسره گشای مشکلات مالی بود، و باید گفته شود که او چند نویسنده عالی قدر کنونی ایران آقا بزرگ علوی است. من این دو نامه را از میان قسمتی از اوراق فدائی علوی فرزند بزرگ آقا سید محمد و عموی بزرگ علوی به دست آورده ام. اینکه نامه اولی را هم سید نصراله به آقا سید محمد صراف داده است برای آن بوده است که توجه عاجل سید محمد را به گرفتاری و نگرانی دهخدا بیشتر جلب کرده باشد. دهخدا در نامه خود به سید محمد می نویسد:

«عصر شنبه که فرداست (۱) محکوما می روم. عیال و اولاد پدرم را بعد از او همیشه من نگاه می داشتم. حال خودم

در غربت و مادر و خواهرهایم در اینجا گرسنه اند. اگر هنوز اسمی از خدا و وجدان، انصاف، مروت و رحم در دنیا باقی است مرا راحت کنید، والسلام. علی اکبر دهخدا  
راضی نیستم کاغذ یا مطلب مرا با احدی مذاکره فرمائید حتی با اولاد خودتان و برادر خودم».

دهخدا با چنین روحیه پریشانی از ایران اخراج شد. پس از اینکه به باکو رسید و آرام آرام از آن خوف و التهاب به درآمد و درهای آزادی رادر خارج از مملکت مفتوح یافت از باکو به پاریس حرکت کرد. در آنجا به میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه وکیل مجلس اول برخورد و از میان دیگر افراد و رجال که به اروپا آمده بودند به او پیوست و کارهای سیاسی و مبارزه علیه محمدعلی شاه را با همکاری او آغاز کرد.

باید گفت که درین هنگام عده ای از ایرانیان آزادیخواه رجال سیاسی و نمایندگان مجلس اول از ترس حکومت محمدعلی شاه به ممالک خارج پناه آورده بودند. تعداد آنها در نوشته های تقی زاده حدود دویست نفر آمده است. ازین عده سی چهل نفرشان زعمای مملکتی بوده اند که اساس مبارزه علیه محمدعلی شاه را در کشورهای خارج بنیاد گذارند و فعالیت خود را بطور عمده در لندن، پاریس شروی کردند. بطور کلی این افراد را به سه دسته می توان تقسیم کرد: یک دسته که از حیث تعداد زیادتر بودند و از حیث نام و آوازه حکومتی مشهورتر، افرادی بودند که در پاریس جمع شده بودند. دهخدا هم در اول حال به آنها برخورد. درین گروه نامهای علاءالدوله، سردار اسعد، ظهیر السلطان، احتشام السلطنه، مخبر السلطنه، ممتازالدوله، امیراعظم دیده میشود. اینها از اعیان بودند، وزیر بودند، شاهزاده بودند، رئیس مجلس بودند، حاکم بودند.

ضمناً بعضی از ایرانیانی هم که در پاریس مقیم بودند کم و بیش با این گروه ارتباط پیدا کردند مانند میرزا محمد خان قزوینی، دکتر اسمعیل خان مرزبان امین الملک، دکتر جلیل خان ثقفی، دکتر عبداللطیف و چندتن دیگر.

دسته دوم کسانی اند که لندن را پایگاه مبارزه قرار دادند و در آنجا در تشکیل کمیته ایران که عده ای از انگلیسیها برای حمایت از مشروطه خواهان ایران تاسیس کرده بودند استفاده می کردند. تقی زاده و میرزا آقا حسین زاده فرشچی تبریزی و سید محمد صادق طباطبائی ازین گروهند. معاضد السلطنه هم مدتی با آنها بود.

دسته سوم کسانی اند که در سویس استقرار یافتند و مرکزی را برای مبارزه ایجاد کردند. این دسته از وقتی

۱ - در تاریخ بیداری ایرانیان ذیل شنبه ۱۹ جمادی - الاخره آمده است که بنا شده است دوش نفر از مفسدین که در سفارتخانه انگلیس بودند نفی و تبعید شوند که هر یک از قرار ماهی صد و پنجاه تومان پول بدهند و غلام سفارت آنها را ببرد و به سرحد برساند و رسید گرفته مراجعت کنند تا یک سال در خارجه باشند پس نامه مذکور در روز جمعه ۱۸ جمادی الاخره تحریر شده است. در یادداشت های سید احمد تفرشی (تمجید السلطان) هم آمده است که شب بیستم جمادی - الثانیه با کالسکه پستی حرکت داده شدند.

به وجود آمد که دهخدا و معاضد السلطنه در پاریس به یکدیگر رسیدند .

### مرکز هیات در ایوردون

گفتیم دهخدا از باکوبه پاریس آمد. میرزا آقا فرشی در نامه ۸ اوت ۱۹۰۸ که از پاریس به معاضد السلطنه نوشت اطلاع می‌دهد :

«جناب آقا میرزا علی اکبر خان دخو چند روز است وارد پاریس شده‌اند .. بنده هم امروز بیست و هفت روز است وارد پاریس شده‌ام .»

معاضد السلطنه که خود را با چند تن از ایرانیان از بلاد قفقاز به ژنو رسانیده بود در آغاز قصد داشت در ژنو بماند در نامه‌ای مورخ ۳۱ مارس ۱۹۰۹ (۹ ربیع الاول ۱۳۲۷) به مدیر جلال‌المتین کلکته نوشت :

«اشخاصی که از طهران تبعید شدند بعد از ورود به بادکوبه در هتل اسلامی بنده و جنابان تقی زاده و آقا سید حسن اخوی و آقا سید عبدالرحیم خلخالی مدیر دویم روزنامه مساوات و میرزا علی اکبر خان دخو و میرزا محمد علی خان تبریزی و حسین آقا و شیخ محسن نامان طهرانی و میرزا ابراهیم و آقا سید جمال نامان قمی و حاجی میرزا موسی خان برادر حکیم‌الملک مالیه و میرزا نام همدانی و نوذر دیگر که اسامی آنها در نظرم نیست مجلس کرده بعد از مذاکرات زیاد قرار دادیم شهر ژنو را که یکی از شهرهای مملکت آزاد سوئیس است مرکز آزادی طلبان ایران قرر دده تدریجا همه آنها را جمع شویم و مثل ژون ترکیها و ارمنه برای آزادی و حریت و استقلال وطن عزیز مشغول اقدامات شویم . بنده و حاج میرزا موسی خان حرکت کرده رفتیم ژنو که تهیه خانه و غیره نمایم .» (۴)

ولی چند روز بیشتر درین شهر نمی‌مانند . بقول خودش در نامه مورخ ۲۰ صفر ۱۳۲۷ خطاب به انجمن سعادت استانبول: «چند روزی آنجا مانده دیدم اسباب فراهم نیست . رفتیم به ایوردون و آنجا را مناسبتر از حیث معاش و غیره دیدم ، مرکز اداره صور اسرافیل قرار داده شروع به کار نمودیم .»

طبیعی است امکانات مالی این عده بسیار کم بود و معاضد السلطنه بود که از تمکن شخصی خود برای دوره جدید صور اسرافیل سرمایه گذاری کرد. البته دهخدا، خود از وقتی

که به پاریس رسیده بود خیال تجدید انتشار آن را در سر می‌پرورانید . گواه عبارتی است از نامه میرزا آقا حسین زاده به معاضد السلطنه مورخ ۸ اوت ۱۹۰۸ ، در آن می‌نویسد:

«جناب آقا میرزا علی اکبر خان می‌خواهد اگر اسباب فراهم شود روزنامه صور اسرافیل را در پاریس دایر نماید. نمی‌دانم هموطنان غیرت خواهند کرد یا خیر. من که از بزرگان ایران مایوس هستم .»

شاید همین اشاره میرزا آقا موجب شد که معاضد السلطنه از ژنو یالندن خود را به پاریس رسانید و با مال موجبات بستگی و همکاری میان او و دهخدا و چند ایرانی (در قبال دسته مقیم پاریس مانند سردار اسعد و صاحب نسق و دیگران) فراهم شد. معاضد السلطنه در همان نامه خطاب به انجمن سعادت مینویسد :

«بنده به خیال احیای روزنامه صور اسرافیل که بزرگترین یادگار شهدای راه حریت و آزادی ایران است به پاریس رفته جناب آقای میرزا علی اکبر خان و آقای میرزا قاسم خان و جناب آقای حاجی میرزا موسی خان و حسین آقا را برداشته به سوئیس رفته و ژنو را اختیار نمودم که بهترین محل آزاد نقاط دنیا است .»

رویه گروههایی از ایرانیان که در پاریس جمع شده بودند برای علاقه‌مندان به مبارزه استوار علیه محمد علی شاه مشخص نبود . بی‌دلیل نیست کسی مانند مویدا الاسلام مدیر جلال‌المتین در تاریخ ۵ رمضان ۱۳۲۶ از کلکته به معاضد السلطنه نوشت :

«مهاجرین ایرانی رادر پاریس چه قصد و اراده است و چه مسلك اختیار کرده و خواهند کرد. کیانند و چه کسان. آیا هم خیال و متفقاند یا در آنجا هم خیال پارتی بازی دارند.»

مرکز ایرانیان ایوردون ، در پانسیون لاپوری دو اطاق گرفت که هم محل اقامتشان بود و هم دفتر کارشان. آنها سعی می‌کردند که عده‌ای را به آنجا فراخوانند . افرادی که در آغاز در آنجا جمع شدند عبارتند از دهخدا، میرزا قاسم خان تبریزی (یعنی دو نفر باقیمانده از روزنامه صور اسرافیل تهران) و موسی خان توپچی برادر حکیم‌الملک. بعدهم حسین آقا طهرانی (پرویز بعدی مدیر کتابخانه طهران) به آنها پیوست. معاضد السلطنه در نامه اول ژانویه ۱۹۰۹ که از پاریس به ایوردون نوشت یادآور شده است :

«حسین آقا را هم راضی کرده‌ام می‌آید به ایوردون .»

این نامه گزارش مانند ناقص مانده است.



عکس هتل لاپوری در ایوردون

يك مرده بود برای همه که يك همچو جوان نازنینی همدم خواهد بود وهم مسلک وهم عقیده.»

این جوان از موقعی که در پاریس بود شوق خود را به مبارزه علیه محمدعلی شاه نشان می داد. در نامه ۲۵ ذی القعدة ۱۳۲۶ خود که از پاریس به دوستان ایوردون نوشته است می نویسد:

«همه روزه انتظار انقلاب طهران خراب است و اصلاحی نمی شود... از طهران خبر تازه ای نیست جز تا درجه ای اضطراب شاه و یاس درباریان به بقا و استدامه سلطنت قاجاریه ملعون.»

معاضدالسلطنه در نامه های دیگر به دهخدا و یارانش نوید داده بود که سید محمدرضا مساوات و سید محمد شبستری هم از استانبول بدانجا خواهند آمد.

دهخدا ازین خبرها بسیار مسرور شده بود. او از اینکه همکاران تازه ای می یافت در نامه خود به معاضدالسلطنه نوشت: «درباب خبر سلامت حضرت مستطاب آقای سید محمدرضا به جنابعالی تبریک می گویم و امیدوارم به مقصد خودتان دربار آورده ایشان به اینجا بزودی نائل شوید.»

خدمت جناب آقا سید محمد شبستری سلام مرا ابلاغ فرمائید. بی نهایت از مرده تشریف فرمائی ایشان خوشوقت شدم. وجود ایشان کیمیاست. نه تنها به درد حروف چینی می خورد برای هر دردی دوا هستند. البته البته مغتنم بشمارید و نگذارید از دست بروند.»

در این مرکز کار دهخدا تهیه مطالب و نویسندگی روزنامه صوراسرافیل بود، یعنی دشوارترین خدمت. موسی توپچی و میرزا قاسم خان رابط امور بودند و مسئول کارهای اداری و دفتری. اما میرزا قاسم خان هم مریض شد و هم از آنچه از اسناد و مدارک دریافتیم روحا آمادگی مبارزه رانداشت تا اینکه از آنجا رفت. دهخدا در نامه ای به معاضدالسلطنه نوشت: «بگمان بنده صلاح همه ماها رفتن او را اقتضا می کند درین جا ماندن جز خرج روی خرج فائده ندارد.»

ولی معاضدالسلطنه نمی خواست از همکاری او محروم شود. در نامه ۲۳ مارس می نویسد:

«درباب جناب آقای میرزا قاسم خان که خیال دارند به باد کوبه تشریف ببرند... بعد از آنجا به کجا خواهند رفت. بهرشت خواهد رفت یا به مشهد. عقیده بندرشت حالاً بهتر است. برای اداره می توانند آنجا کارهای خوب بکنند.»

حسین آقا طهرانی بسیار فعال بود و گزارش دهنده و نامه نویس به اطراف و اکناف تا گروه های دیگر را از مفاد جریان های سیاسی که دریافت می کردند مطلع کرد.

اختصاص دادن شهرک ایوردون سویس بسرای چنین مرکزی موجب تعجب عده ای شده بود. شاید همه نمی توانستند دریابند که زندگی کردن در پاریس و لندن برای افرادی چون دهخدا و حسین آقا طهرانی که از مکتب بی نصیبند امکان پذیر نیست. ادوارد براون در نامه مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۰۸ اظهار تأسف کرده است و می نویسد:

«حقیقة جای افسوس است که مرکز صور اسرافیل را اینجا قرار ندادید که اینجا هم آزای هست و اهمیتش بیشتر از سویس است دیگر جناب عالی بهتر می دانید ولی به نظر مخلص قرار دادن مرکز در ایوردون جای تأسف است.» (تصویر ۱) با اینکه تعداد جمع شدگان در ایوردون از انگلستان دست

نمیگذشت اما چون کارشان مربوط به روزنامه صوراسرافیل بود، شامرا بسیار ترسانده بود و بطوری بود که بنا بر کسب اطلاع معاضدالسلطنه چهار دفعه از دربار سفارتخانه ایران در پاریس تلگراف شده بود: «چرا از فلانیها جلوگیری نمی کنید. اینها در سوئیس چه می کنند. چرا مانع نشده اید.»

معاضدالسلطنه در نامه ۹ ژانویه به هیات ایوردون می نویسد: «خیلی مضطرب شده اند». او عزیمت وزیرمفخم از پاریس به لوزان را برای این مقصود دانسته است که در میان ایرانیان مقیم سوئیس نفاق بیفکند، می نویسد:

«به عبدالله و سایرین بسپارید ابد با او صحبت نکنند خودشان را با او طرف نمایند. خیلی بدجنس است. تا بعد چاره ای برای او نکنیم.»

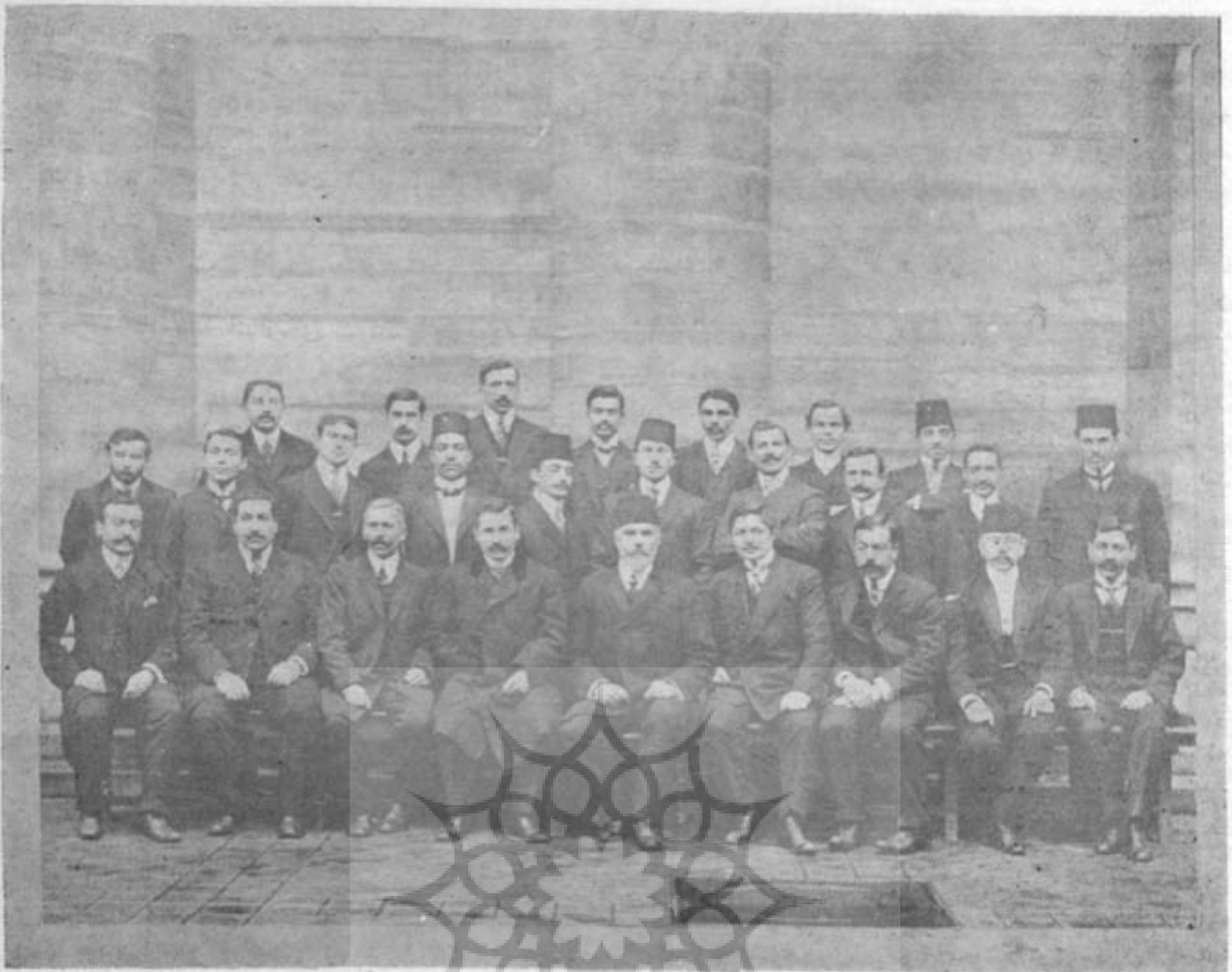
هیات ایوردون نظامنامه ژون ترکها را در دست داشته اند و می خواسته اند آن را سر مشق تشکیلات خود قرار دهند، زیرا ترکهای جوان در مسائل حزبی و سیاسی آموخته تر از ایرانیان بودند. دهخدا در نامه عتاب آمیزی که ظاهراً بتاريخ هفتم ژانویه به معاضدالسلطنه می نویسد او را ملامت می کند از اینکه نظامنامه ژون ترکها را برای در اختیار دیگران گذاشتن (یعنی همان دارو دسته رجال) خواسته بوده است. قسمتی از عبارت نامه دهخدا این طور است.

«نظامنامه ژون ترکها را با کمال اوقات تلخی فرستادم... آخر چه اعتمادی به چهار نفر دزد که تا دیروز کنار می گرفتند که شاید مورد مرحم ملوکانه شوند و امروز که باد از طرف مامی وزد به این طرف میل کرده اند دارید اداره این قبیل کارها کار علما و دانشمندان ملت است که به منزلت دماغند و اعضاء را به حرکت می اندازند نه کار سردار اسعد بختیاری. او باید همیشه آلت باشد نه علت. امثال او همیشه باید از پشت پرده های قاریک به اعمال درونی عقلای ملت نگاه کنند و از ترس کار نکنند. و گر نه وقتی که قوای معنوی را شامه ایشان واگذار کردید و با قوای مادی خودشان ضمیمه کردند دیگر چرا زیر بار خیالات ضد استبداد خواهند رفت...»

خواهید گفت من و توجه ترجیح علمی و عقلی به دیگران داریم. برادر محترم من ترجیح و مزیت نسبی است. بیزمارک ایران میرزا تقی خان امیرست و ولتر و روسوی عثمانی احمد رضا بیک و دکتر نازی بیک... شما برای روزنامه نگاری به ایوردون نیامدید. عمده قصد شما تشکیل مرکز صوراسرافیل برده روی کار بود. تصور نکنید که کار ایران به این زودیهها اصلاح خواهد شد. عمده زحمت ما و بزرگترین میدان جانبازی و فداکاری ما بعد از مرگ محمدعلی شاه است...

باز تاکید می کنم که نظامنامه را به کسی ارائه ندهید و بگذارید برای آن روزی که به مراتب سخت تر از امروز است و آنروز است که اگر محرمانه ملاحظه فرمائید از هر گوشه مملکت يك سلطان تازه ظهور کند ورشته امور جز به توسل به این حیل المتین از هم بگسلد...»

معاضدالسلطنه در پاسخ دهخدا در نهم ژانویه می نویسد: «ابدا خیال نداشتیم با سردار و غیر سردار مضامین آن نظامنامه را مطرح مذاکره نماید. خیال کرده بودم با ظهور و یحیی این مدت که روزنامه چاپ خواهند شد و بنده شهار ایکار خواهم بود او را ملاحظه کنیم. اگر کم وزیادی داشته باشد اصلاح نمائیم و با خودم بیاورم که ترتیب اجرای آن را بدهیم.» ایرانیان مقیم اروپا درین ایام با آزادی خواهان عثمانی



### انجمن اخوت اسلامی

نشسته از راست به چپ: ۱- جلیل ثقفی ۳- مخبر السلطنه ، ۵- احمد رضا بیگ ۷- محمد قزوینی ۸- معاضد السلطنه، ۹- اسمعیل امین الملک (ایرانیان دیگر شناخته نشدند)

امروز قدری پول فرستادم تا خودم برسم و پول پانسیون را بدهم. (۹ ژانویه ۱۹۰۹)  
 - سیصد فرانک فرستادم نمی دانم رسیده است یا خیر. بقیه راهم تا سه روز دیگر که پول به بند رسیده خواهد رسید فوراً می فرستم « (۱۴ ژانویه) .

از اشاره ای که معاضد السلطنه در نامه سوم ژانویه ۱۹۰۹ خود به هیات مقیم ایوردون کرده است معلوم میشود ممتاز الدوله هم در مخارج شرکتی می کرده است. از جمله در وقتی که میرزا قاسم خان مریض و در بیمارستان بستری شده بود و مخارجی را برای هیات مقیم ایوردون ایجاد کرده بود می نویسد:

«با جناب ممتاز الدوله شرحی صحبت کردیم. یکصد و پنجاه فرانک وعده داده اند از بابت تفاوت خرج مریضخانه ایشان مجاناً کمک نمایند. بدانید خیلی کار بزرگی شده است.» و اینکه در نامه ۹ ژانویه می نویسد: «با جناب دبیر الملک صحبت کردم می گویند ابداً پول برای ایشان نیامده است و

مخصوصاً ژون ترکها در رابطه بودند و چون عثمانیان برای تحصیل مشروطیت و دایر کردن پارلمان تکاپوی شدید میکردند مجمعی\* در پاریس از مسلمانان به نام

### La Fraternité Musulmane

تشکیل شده بود و سعی همه برین بود که به آزادی خواهان عثمانی مدد برسانند. وقتی که پارلمان عثمانی افتتاح شد گردانندگان روزنامه صور اسرافیل در فوریه ۱۹۰۹ تلگراف تبریکی به پارلمان مذکور ارسال کرده اند.

### مشکلات مالی افراد

یکی از نکاتی که در باره مرکز صور اسرافیل باید بدانیم مخارج زندگی افراد و چاپ روزنامه است. از آنچه تقی زاده در شرح حال دهخدا نوشته و از مطاوی نامه های دهخدا و معاضد السلطنه برمی آید معاضد السلطنه متقبل مخارج شده بود. است. از جمله در نامه های معاضد السلطنه می خوانیم:

- «پول هر قدر لازم دارید از صاحبخانه بگیرید، تا روز یکشنبه خواهیم آمد.» (۷ ژانویه ۱۹۰۹)  
 - «خلاصه برای پول یقین دارم قدری تنگی کشیده اید،

\* در نامه ۱۵ نوامبر ۱۹۰۸ دهخدا به معاضد السلطنه به انجمن اخوت اسلامی یاد شده است.

مشکل است بیاید» معلوم می شود معاضد السلطنه برای راه انداختن مخارج از دیگران نیز مطالبه کمک می کرده است. فی المثل چون از کمک دبیر الملک مایوس می شوم می نویسد: «خواهش دارم تحقیق فرمائید مخارج مرخصخانه ایشان چقدر شده و کلیه چقدر خواهد شد تا در پاریس هستم فکری بکنم که در ایوردون ضایع نشویم.» (۹ ژانویه)

معاضد السلطنه در باب نحوه مخارج سخت گیر و مراقب بوده است تا خرج خارج از اندازه ای نشود. ناچار بوده است که بقول معروف دست به عصا راه برود. پس بی مناسبت نیست در جواب این تقاضای میرزا قاسم خان که نوشته بود: «اجازه بدهند جناب آقامیرزا علی اکبر خان مخارجی برای ایاب و ذهاب بنده بدهند.» به هیات مقیم ایوردون در نامه ۱۱ مارس خود (از لندن) نوشته است:

«در باب رفتن جناب آقای میرزا قاسم خان به زوربک ضرر ندارد. بروند. ولی سی فرانک مخارج زیاد است. چهار ساعت راه بیشتر نیست. مترجم هم لازم نیست ایوردون با خود ببرند. در زوربک باز ایرنی هست. مترجم واقع خواهد شد. مخارج زیادی لازم نیست بشود. فقط کرایه راه رفتن و برگشتن و یک شب هم توقف آنجا هر قدر می شود حساب فرمائید و بدهید»

اما دهخدا در دورانی هم که در پاریس بود (و معاضد السلطنه در لندن) دچار تنگی معیشت بود و زندگی سختی را می گذرانید و اگر چه از طهران مبلغی پول از بستگانش رسیده بود هشتتس گرو نه بود. ولی چون معاضد السلطنه به او قول همکاری داده بود در نامه مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۰۸ از پاریس به معاضد السلطنه که در لندن بود جریان وضع خود را نوشت. مینویسد:

«عجالتا کثرت بی پولی که تقریباً بیش از رسیدن به هر کاری می خواهد عذر ما را از مدرسه بخواند بعد از صد فرانک پول تلگراف های متعدده دادن هشتتس فرانک از آخرین پول مایه امید بستگان طهران از سفارتخانه رسید. قریب چهار صد فرانک به پانسیون مقروض بودم و دادم و یکصد فرانک از بابت دویت فرانک قرض که (از پول امیر اعظم) به دبیر الملک داشتیم دادم. یکصد فرانک هم به مرور از زید و عمر گرفته بودم. مابقی راهم یک لحاف و توشک و یک دستون زمستانی خریدم و الان بدون هیچ خجالت چون چیزی از شما پنهان ندارم عرض می کنم سه روز است که بانان و شاه بلوط می گذرانم. ولی استدعا می کنم که این عرایض مرا به کسی ابراز نفرمائید. اینها اسرار من است که می خوام بعد از مرگ من هم مخفی بماند.» در ادامه این نامه مفصل می نویسد:

«باری کار رفتا هم تمام خراب است. الان در پاریس تقریباً بنده و دبیر الملک و میرزا قاسم خان و اسداله خان یک حال داریم. جز آنکه آنها باز تکیه گاهی به جانی دارند و امیدی از آتیه برای خود تصور می کنند و از اینرو در پانسیون مانده طوری زندگی می کنند. بعکس این بنده که از ترس زیاد شدن قرض پانسیون را رها کرده و اینک در منزل جناب شیخ محمد خان قزوینی بقدر پهن کردن یک رختخواب روی زمین (آن هم فقط در شب) جا عاریه کرده ام و با سه فرانک ونیم پول که الان در کیف (یعنی آنچه که پول در تمام دنیا دارم) می خواهم محمد علی شاه را از سلطنت خلع کرده، و مشروطه را به ایران عودت بدهم جناب دبیر الملک هم (محرمانه باشد) پولهای امیر اعظم را با کمال تقصیر خرج تئاتر و گردشهای

شب کرده اند و بیچاره الان فقط به شام و نهار می گذرد پانسیون دارد قناعت کرده است. تصدقت شوم از شوخی بگذریم. کار من خیلی سخت است. غیر از سه فرانک ونیم در کیف و امید رجعت جنابعالی دیگر ابداً ملجائی برای خود نمی شناسم. ولی آمدن جنابعالی هم حالا نه ممکن است و نه من در صورتیکه می بینم قدری کار از پیش برده اید صلاح می دانم. درین صورت منتها تا دو روز دیگر من بتوانم خودم را با این مبلغ نگاه دارم. استدعا دارم اگر به حیات من اهمیتی می گنجانید اقسلاً صد پونجاه فرانک با اولین پست برای من بفرستید. پول قرض بدهید. این که می گویم قرض بدهید شوخی نمی کنم برای اینکه در عوض به ایرانیان خدمت خواهم کرد یا اقسلاً یک روز ولو در روزنامه های خارجه باشد استخدامی پیدا کرده می پردازم... قربانت شوم البته کوتاهی نکنید اقسلاً بقدر مخارج یک ماهه برای من بفرستید تا خودتان بیاید. از دبیر الملک کار سازی نمی شود.

استدعا می کنم کاغذ مرا به احدی نشان ندهید... اگر این نامه حکایتی است تمام از وضع بد دهخدا اما گواهی است از صفای باطن او که بدون رودربایستی و بی هیچ پرده ای گرفتاری مالی خود را بدوست خویش بیان کرده است. نشانه ای است از دوستی و صمیمیتی که میان او و قزوینی و معاضد در آن دوره وجود داشته است.

در یکی از نامه های تقی زاده به معاضد هم اشاره ای شده است به پولی که تقی زاده موقع اقامت لندن از معاضد السلطنه قرض کرده بوده است. می نویسد:

«از تاخیر ادای قرض جزئی خیلی عسندر می خواهم. انشاء الله فردا پس فردا می رسانم.»

#### انتشار روزنامه صور اسرافیل

اکنون که مختصری از طرز تشکیل هیات ایوردون و کیفیات امرار امور معاشی آنان را شناختیم وارد بحث درباره اداره روزنامه صور اسرافیل و نحوه مبارزات سیاسی این گروه علیه محمد علی شاه می شویم.

دیدیم که دهخدا به محض ورود به پاریس به میرزا آقا قزوینی اظهار کرده بود میل دارد صور اسرافیل را منتشر کند و این نظر را به جمعی از هموطنان هم در ایران نوشته بود و بعضی ندای اورالبیک گفته و فوراً شماره های زیادی از روزنامه خواسته بودند. جزو بقایای نامه هایی که از اداره صور اسرافیل باقی مانده است (و به هر نامه ای یک شماره ورودی داده بوده اند) نامه ای است مورخ ۲۷ رمضان ۱۳۲۶ از میرزا آقا مدیر روزنامه حشرات الارض منطبقه تبریز که به پاریس ارسال شده و شماره ورودی ۲ یافته است. میرزا آقا که به نسبت «بلوری» شهرت داشت پس از بیان تسلیت نسبت به قتل میرزا جهانگیرخان و ملک المتکلمین در مکتوب خود نوشته است:

«فقط چشم آملان را به امداد قلمی و استقامت فکری جنابعالی در آتیه وطن عزیزمان می سپاریم... در روزنامه تازه حیات عنوانی ثبت بود. گویا حضرت عالی خیال دارید جریده صور اسرافیل را در پاریس نشر فرمائید، بنده میرزا آقا مدیر روزنامه حشرات الارض ایصال یک صد نسخه را استدعا می کنم...»

دهخدا خود در نامه مفصلی که از پاریس به لندن به معاضد السلطنه نوشت جزئیاتی را درباره نشر مجدد صور اسرافیل



یاد آور شد ، این چنین :

«از عشق آباد و ایروان امروز دو کاغذ داشتیم که قریب چهل نمره روزنامه خواسته بودند . عجیب حکایتی است . مردم تصور می کنند که من همان کسم که در طهران در میان لذایذ تام و تمام زندگی محاط بدوستان يك دل و برادران واقوام با محبت با اطمینان از معیشت (اگر چه با سختی) به امید مرگ در راه دوستان ، وطن و پیروی مردمان راستگو خودم را معرض مهالك کرده ومی نوشتم آنچه را که خوب می دیدم و هیچ نمی دانند که الان یاس تا چه حد و ناامیدی من تا چه اندازه است . وطن من مرا به خود راه نمی دهد . دوستان بواسطه فقر من از من متنفر و فراری شده اند . سرابهائی که به نظر من چشمه های زلال می آمدند الان ختائق خودشان را ظاهر کرده اند ...»

در هر حال روده درازی نمی خواستم بکنم . پیش آمد مطلب همان است که گفته ام اگر واقعا حضرت عالی درصدد خدمت باشید باید بهر سرعت که هست به پاریس تشریف آورده و اقلا هزار تومان فوری برای خریدن حروف فقط (اگر چه می دانم شما هم آنقدرها از من مستغنی تر نیستید) حاضر کنید و بندموشما و اگر خواست آقا میرزا قاسم خان دست به کار بشویم . حروف چین لایق هم درینجا از خود ایرانیان ترتیب داده ام که با کمال خوبی حروف می چینند و مخارجش هم ارزان است .

در نامه دیگر شرحی می نویسد که قلمرو انتشار و میزان موقت نشر آن را معین می کند :

«روزنامه صوراسرافیل هنوز نوشته نشده تقریبا هزار مشتری پیدا کرده حتی از بخارا هم نوشته اند و روزنامه خواسته اند ... همه کاغذهایی که از اطراف رسیده خیلی مضحک است . جمع کرده ام که بیاید و بخوانید . از جمله کاغذی از تبریز رسیده که یکصدنمره برسم علی الحساب می خواهند . در این نامه اشاره ای هم دارد به اینکه جناب آقایوف خیال دهخدا از انتشار صوراسرافیل را انتشار داده ومی نویسد :

« من فقط به او نوشته بودم که شاید پس از تحصیل سرمایه به احیاء صور موفق شوم . داده است در تمام روزنامه ها آدرس مرا درج کرده اند و ظهور صور را اعلان نموده اند . »

دهخدا شوق عجیبی برای تجدید حیات صوراسرافیل داشت و مخصوصا ازینکه در اروپا بیکار بود و اشتغال فکری نداشت آزار می دید . از نامه هایش بر می آید در طول همین اقامت کوتاه در پاریس با بعضی نویسندگان و مجامع آشنایی پیدا کرده بود . ولی ضمنا به معاضد السلطنه می نویسد :

«این بنده بدون هیچ پرده باید عرض کنم که از کثرت بیکاری دیگر نزدیک است دیوانه شوم و هنوز هم مطمئن نیستم که آیا بعد از اینها هم کار منظمی پیدا خواهیم کرد یا نه ؟»

با این مقدمات و مذاکرات خیال نشر صوراسرافیل در میان دهخدا و معاضد السلطنه تقویت میشود تا اینکه معاضد السلطنه از لندن به پاریس می آید و قاطعانه ضمن مذاکرات حضوری معطل را شسته و رفته می کنند . پس عزمشان بر آن شد که به سوی بروند و در آنجا به تجدید حیات صوراسرافیل پردازند . پس از اینکه زنو به ایوردون می روند و مرکز

را تشکیل می دهند درصدد نشر صوراسرافیل بر می آیند نخستین مشکیشان تهیه حروف مطبوعه و حروف چین فارسی بود . برای حروف مکاتباتی با استانبول و بادکوبه ولایزیک گردانند .

بعضی نامه هایی که درین خصوص دریافت کرده اید موجود است و نیز اشاراتی به تهیه حروف در نامه های مبادله میان خودشان هست که وضع کارشان را روشن می کند و جای تفصیل آن درین محل نیست .

وقتی می خواهند شماره اول را به چاپ برسانند هنوز حروف و حروف چین نداشتند . پس مجبور بودند ، مطالب تهیه شده را از ایوردون به پاریس بفرستند و در آنجا چاپ کنند . در پاریس میرزا محمد خان قزوینی همشهری و دوست دهخدا زحمت غلط گیری و تنظیم مطالب را برعهده میگیرد . هر سه شماره ای که از دوره دوم در اروپا به طبع رسیده در شهر پاریس چاپ شده است . ولی چون هرگز دفتر و پخش روزنامه ایوردون بودا کثرا آن را طبع ایوردون نوشته اند .

ضمنا باید گفته شود که شماره اول صوراسرافیل چاپ اروپا عینا در تبریز تجدید چاپ شده است (نامه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۶ میرزا آقا به مرکز ایوردون . در اوراق تقی زاده هم يك نسخه ازین چاپ موجود است .)

در مدتی که مطالب روزنامه در ایوردون ، به وسیله دهخدا نوشته و به پاریس ارسال می شد میان دهخدا و معاضد السلطنه و قزوینی نامه های متعددی رد و بدل می شد . از جمله نکته هایی که اهمیت دارد این است که در مضامین و مطالب نوشته ها میان طرفین اظهار رای می شده است . حتی در يك مورد که ظهیر السلطان از دوستان مقیم پاریس آنان نسبت به یکی از نوشته های دهخدا اظهار ملال می کند دهخدا بر آشفته جواب تندی می دهد . خواندن متن دو نوشته درینجا واجب است . معاضد السلطنه در نامه اول و ثانویه نوشت :

«نمره اول و دوم را انشاء الله اینجا چاپ می کنم و می آیم . فقط چیزی که هست جناب آقای ظهیر السلطان قدری در باب سه فقره چرند پرند اصرار دارند که نوشته شود و من همیشه فهمیدم که به ایشان برخورد است . یکی فقره مادر ناصر الدین شاه که جده اوست ، یکی هم خاله اش تاج السلطنه و يك فقره دیگر که حالا نظرم نیست . جناب آقای شیخ محمدخان هم حاضر بودند که صحبت می کردیم . جناب شیخ محمدخان اول نمی دانستند که آن دو فقره جده و خاله جناب ظهیر السلطان هستند . بعد که از منزل بیرون آمدیم از بنده پرسیدند که چرا جناب ظهیر السلطان اینطور امتناع دارند . گفتم خاله و جده ایشان هستند . آنوقت گفتند حق دارند ! خیلی تعجب است که شما اینها را نوشته و به خود او داده اید که بیاورد چاپ نماید و بی اندازه اظهار تعجب کردند ... حال محض خاطر جناب ظهیر السلطان اگر اجازه بدهید که این سه فقره را برداریم و باقی را بدهیم چاپ نمایند ... چندان تفاوتی نمی کند یعنی مطلب را می رساند . »

اما نویسنده حساس نوشته ، جواب مستحکمی می نویسد . این نامه در ۳ یا ۴ و ثانویه به معاضد السلطنه ارسال شده است ، دهخدا می نویسد :

«بنده در عین مشروطه طلبی عرض می کنم در اعمال شخصی باید مستبد بود و بقول جناب آقا حسین آقا به آن که هنوز

بستگی به خانواده دارد باید به او گفت: عزیزم ترک نام و ترک دین و ترک جان - درره معشوق اول منزل است.

من مشروطه طلبم اما به شرط اینکه چیزی به من بر نخورد حکایت امیر بهادرست که می گفت من مشروطه طلبم به شرطی که تمام شئون اقتدار ، چپاول و یغمای سابقه بر جایش بماند . خوب . فرضا ( و حال آنکه هیچ وقت تن به این کار نخواهم داد ) درین نمره جناب ظهیر السلطان با تمام مساعی خود از درج این چند کلمه ممانعت کردند ، فردا که ایشان به لندن رفتند یا حروف ما وارد شد آنوقت که باز قلم در کف دشمن است و دیگر آنکه بقول مشهور باید دعا کرد پدر بمیرد و گرنه معلم بسیار است . دخو نباشد ، ملا نصرالدین ، ملا نصرالدین نشد دیگران که هنوز در شکم مادر و پشت پدرند . محاسن آل قاجار دیگر شرق و غرب را گرفته .... در هر حال واقعا می گویم اگر این نمره آنطور که من نوشته ام چاپ شود بکلی کل از من صرف نظر کنید . این برای تهدید نیست ، برای این است که من در تملک نفس خودم قدری عاجزم تا دوباره به خانه اولی برگردم خیلی باید تحمل کنم .

معاذ السلطنه به آراء دهخدا و تشخیص صرف او در روزنامه نویسی معتقد بود و بدون مصلحت دید او کاری نمی کرد . فی المثل ضمن نامه ۷ ژانویه خود از پاریس به ایوردون شعری را که کسی خطاب به شاه سروده بوده است می فرستد و می نویسد :

« این اشعار را هم فرستادم ملاحظه [ کنید ] اگر لازم است آن اشعار که خطاب به شاه است چاپ بشود .

در حالی که خودش با مشورت قزوینی که هر دو در پاریس دست اندر کار چاپ روزنامه بودند و حتی راسا و مستقیما می توانست آن را چاپ کند . در قبال این نوع رفتار ، از دهخدا هم انتظار داشت که از آنچه می نویسد او را مطلع کند . در نامه ۸ مارس از لندن می نویسد :

« خواهش دارم نمره چهارم را اگر مرقوم فرموده اید جناب اقا حسین آقا یا جناب آقای میرزا قاسم خان مختصی از آن را مرقوم فرمایند که بنده مطلع باشم .

قزوینی هم در رابطه با دهخدا ، نسبت به چاپ مطالب مجله همین رویه را ملحوظ می کرد . در نامه ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ خود به او می نویسد :

« قربانت شوم ، امروز می روم مطبعه برای ترتیب جای مقالات نمره سوم . ولی عکس ( ۳ ) را در صفحه اول گویا نتوان جای داد و اگر در صفحه دوم جای بدهیم در صفحه اول قبل از عکس و آن اشعار چه بنویسم تکلیف را زود معین فرمائید . »

مطالب صوراسرافیل را که در ایوردون نوشته می شد به پاریس می فرستادند . اما در آنجا ، از روی خطوط دهخدا که خطش شکسته بود حروف چینی دشوار بود . حروف چین عادت به خواندن خطوط نسخ داشت و آنها که در پاریس بودند مجبور بودند که نوشته های دهخدا را به خط نسخ برگردانند . معاذ السلطنه در نامه مورخ سوم ژانویه نوشته است :

« نسخ نوشتن کار سختی شد . بنده سی سال است بلکه زیادت که نسخ نوشته ام و بکلی فراموش کرده ام و حالا مجبور شدم به جناب آقای شیخ محمدخان کمک نمایم .

ولی نمره های بعد را باید در همانجا نسخ بنویسیم بفرستیم زیرا در پاریس ممکن نیست . »

باز در نامه پنجم ژانویه به همین موضوع می پردازد : « نمره دوم راهم دادم به چاپ ولی خط آنها را باید عوض کرد ، زیرا یهودی درست نمی تواند بخواند و باید درست نوشت . » زحمت های عمده چاپ روزنامه در پاریس بر عهده میرزا محمدخان قزوینی بود و تعجب است که او در شرح حالی که از خود نوشت هیچ اشاره ای به این کار و این دوره نکرده است . معاذ السلطنه در نامه نهم ژانویه خود نوشته است :

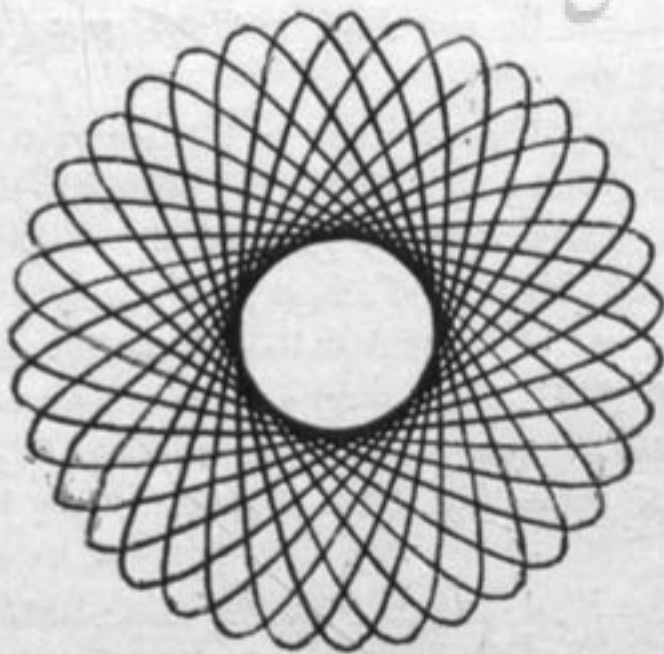
« بیچاره جناب شیخ محمدخان خیلی زحمت کشید و می کشد که ان شاء الله این روزنامه چاپ شود . » پس بدنیست ببینیم میرزا محمدخان خود درباره امور روزنامه چه نوشته است . در نامه ۱۶ فوریه ۱۹۰۹ او به دهخدا ( پس از تفصیلی که درباره نحوه چاپ قبض اشترک روزنامه داده است ) می خوانیم :

« دیگر هیچ می دانید يك هفته است منتظر آن دوسه سطر مرحمتی هستیم و همه کارم را بواسطه آن در بوته تعویق انداخته ام . چرا فوراً فرستادید .

هی تنبلی کن و خودت را به رندی بزن و مرا شیخ کن و بگو چه بنویسم که لایق دقت خیال جنابعالی و علوشان پرفسور برون باشد . نگو رنده لربود و نفهمید . در باب گشادی و وسعت ذیل روزنامه امروز به مطبعه خواهیم گفت ولی گویا ایشان بعینه از روی صوراسرافیل طهران اندازه گرفته اند . و شاید کاغذ درازتر است .

محمد .

قصیه چاپ روزنامه در مطبعه پاریس خود شنیدنی است مطبعه ای بود که حروف مناسب داشت و حروف چینش یهودی عربی خوان بود ولی طبق قراردادی که با دکتر جلیل خان ثقفی داشت به کارهای دکتر مذکور اختصاص یافته بود . پس نمی توانست بدون موافقت جلیل خان به کار دیگری پردازد و دکتر جلیل خان در آنجا به چاپ کتابی از خود مشغول بود .



معاضدالسلطنه وميرزا محمدخان او را راضی می کنند که روزنامه راهم قسمتی از کار خودش بنمایاند و بدین عنوان چاپ شود. ضمنا مقدار حروف مطبعه هم کافی برای کار آنها نبود در چند نامه از معاضدالسلطنه و ميرزا محمدخان خطاب به اعضای هیات ایوردون مشکلاتی که در این موضوع وجود داشت گفته شده است و از جمله مشکلاتی بود که ناشی از عملیات همان دکتر جلیل خان بود.

در نامه ۹ ژانویه معاضدالسلطنه آمده است :

« بعد از اینکه مطبعه مدتی ما را معطل کرد و بسا جناب شیخ محمدخان رفتیم به چاپخانه و پول دادیم و قبض گرفتیم و قرار بود روز شنبه برویم برای غلطگیری دیروز جمعه بود کاغذی نوشته بود بیاید کار دارم. رفتیم. گفت من حروف کم دارم نمی توانم این روزنامه را پر کنم. باید اقلا دوست فرانک هم علاوه بر پول روزنامه بدهید من حروف بخرم و این دو نمره را در بیاورم. بنده هم دیدم این دو نمره روزنامه تقریبا هزار فرانک تمام می شود این بود که گفتیم رد نماید که باز چهار روز دیرتر در خود ایوردون به طبع برسانیم نمی دانم حروف وارد شده است یا خیر ؟ »

دهخدا در جواب این نامه به معاضدالسلطنه می نویسد :

« حروفات را چنانکه هر دفعه نوشته ام فقط سی کیلو آورده اند مابقی در بیست و سیم ژانویه می رسد. تا آن روز ما چقدر خرج خواهیم داشت... »

به فرض رسیدن حروف جناب حسین آقا عقیده شان بر این است که سیصد کیلو حروف محال است کار این روزنامه را بکند. در هر حال من بکلی از حیث صدمات وارده بر شخص جنابعالی نزدیک است بکلی دق کنم. این همه زحمت این همه مخارج نتیجه هم این شده است. رفتا چنین صلاح می دانند که این دو دست فرانک زیادی را هم بدهید و اقلا دوسه نمره طبع کنید تا پول روزنامه ها برسد و قدری گشایش در کارها پیدا شود. اما این بنده بکلی از لاونعم چیزی نمی گویم. برای اینکه واقعا بیش از این خجالت میکشید و تقصیرات محمیل کنم. مقدماتی را که عرض کردم خودتان بسنجید چه باید کرد ؟ اگر صلاح است بهر قیمت شده این دوسه نمره اول را در پاریس طبع کنید... »

حالا می رسم به آنچه معاضدالسلطنه در باره مساعدت جلیل خان در نامه دوازدهم ژانویه خود نوشته است :

« باید از دکتر جلیل خان ممنون و متشکر شد. زیرا مطبعه در اجاره ایشان بوده و می بایست کار ایشان را قبول کند و از دیگری حق نداشت کار قبول کند ولی این را دکتر به اسم کار خود دادند. »

میرزا محمدخان در دو نامه ۶ و ۱۰ مارس اطلاعاتی به هیات ایوردون می دهد ازین دست که چاپ روزنامه معلق به چاپ اجزاء کتاب تاریخ انگلستان جلیل خان ثقفی شده است. قزوینی با آن تعبیرات خاص و قلم نکته آمیز خود می نویسد :

« دکتر جلیل خان رفته است به زوریک جزوه از کتاب خودش واداشته که چیده اند و نمونه اش را برای او فرستاده اند و او چند روزست که پس نفرستاده و اذن به طبع نداده. این است که روزنامه نیمه کاره مانده... حالا که دکتر جلیل می بیند که به او محتاجند ناز می کند... » (۶ مارس)

« در باب نمره سوم صور اسرافیل نمی دانید چه گیری افتادیم. جناب ارسطو الزمان لقمان الدوران دکتر جلیل خان ( که از همان یوم ظهور نمره اول عرق خبث حسدشان به حرکت آمده مبلغی بدگویی به خود بنده و در حضور سردار اسعد و در سایر مجالس از روزنامه فرمودند ) حالا موقع را غنیمت دیده چون دم مطبعه زیر تله ایشان است گویا به مطبعه رفته و گفته بیشتر از دو نمره من اجازه نداده بودم که روزنامه چاپ کنید و شما بامن کنتراط طبع کتاب مرا دارید. حتما و بلافاصله باید کتاب مرا طبع نمایند. آنها هم لابد شده... بقیه حروف خودشان را صرف چیدن یک جزوه از کتاب جناب ارسطو متامی کردند... دو سه دفعه رفتیم منزل دکتر جلیل خان خدمتشان نرسیدم و هر دفعه کاغذ نوشتیم و در منزلشان گذاردم و التماس کردم که... راضی نشوید که مطبعه و بنده و جماعتی در ایوردون و جمع کیری از مشترکین روزنامه هم در انتظار نمره سوم بمانند، شما به خیال خودتان باشیخ کرنا ( که حالا در پاریس است و بواسطه سختی و اتحاد مشرب در منزل جناب دکور منزل کرده است و با همه گردش می روند و نهار و شام می خورند ) متصل در کوچه های پاریس یللی بزنند... سر کار خودتان یک کاغذ تملق آمیز و چرب و نرمی به دکتر جلیل بنویسید و از او خواهش کنید که در راه وطن پرستی جمعی کثیر را دهان باز و منتظر نگذارید. شاید این... چدن نرم شده آنوقت در چرند بزنند بعدها اگر خواستید و قابل دیدید یک کمکی سرو کسه اش بکنید. اگر چه همین هم باعث شهرت و اعتبار او خواهد شد. باید بهیچ وجه اعتنا به او نکرد. ولی الان بنقد را باید تملق از او کرد تا این نمره را اقلا از چاپ در آریم. واقعا انسان قابل چه درجات از سعادت و شقاوت می باشد و حسد چه کارها می کند و بیچاره نمی داند با کی طرف است و نمی توان با شاعر و روزنامه نویس طرف شد. »

انتشار صور اسرافیل هم برای دهخدا مهم بود و هم برای معاضدالسلطنه. هر دو این کار را از راه کارهای خود میدانستند. معاضدالسلطنه در نامه هفتم ژانویه به دهخدا در قیاس میان نشر روزنامه و فعالیتها و مبارزات سیاسی می نویسد :

« این مذاکرات فرع آن کار است. نه روزنامه فرع کارهای دیگرست. »

و دهخدا موقمی که خبر چاپ شماره اول روزنامه را از معاضدالسلطنه می گیرد در نامه ۱۵ ژانویه می نویسد :

« از مزده طبع روزنامه از کثرت فرح نمی دانم چه بکنم. »

روزنامه صور اسرافیل سه شماره بیشتر در پاریس طبع نشده و از گوشه و کنار نامه های هیات ایوردون بر می آید مطالب شماره چهارم راهم تهیه کرده بودند و تولی امکان چاپ آن پیش نیامد. نیامد.

اصولا اعضای هیات به تدریج پراکنده شدند و معاضدالسلطنه و دهخدا هم به استانبول عزیمت کردند. یکی از علل مشکل مطبعه بود و فراهم نشدن حروف در ایوردون معاضدالسلطنه در نامه ۲۱ مارس از لندن نوشته است :

« جناب شیخ محمدخان دیروز کارت بستالی نوشته بودند که گویا دکتر جلیل مانع شده روزنامه نوشته شود. همینطور نصفه کاره مانده است... برای نمره چهارم باید منتظر حروف چین از باد کوبه شد. »

دو هفته قبل ازین کارت پستال، میرزا محمد خان

نامه ای از قاسم خان به میرزا قاسم خان از ایوردون طی نامه ای  
 به لندن پیشنهادی به معاضد السلطنه درباره شماره چهارم کرده  
 بود. از آن برمی آید که میرزا قاسم خان می خواسته است  
 خود را از ایوردون به پاریس بکشد. قسمتهائی از آن نامه  
 چنین است :  
 « اخبار نمره چهارم در این دو روزه به پاریس فرستاده  
 می شود ولی حضرت عالی باید ترتیب کاملی بدهید ، اگر  
 همه جهت در پاریس طبع خواهد شد و اسباب زحمت جناب  
 آقا شیخ محمدخان است و بدان واسطه دیر به دیر منتشر و  
 اسباب تکث اداره می شود. بنده حاضریم که با همین مخارجی  
 که در اینجا به من التفات می کنید میروم و در يك گوشه  
 از پاریس می مانم و روزنامه را روز به روز میفرستم. اگر باید  
 حروفچین تهیه فرمائید باز هم هر چه زودتر باید در فکر  
 آن باشید زیرا که روزنامه از اشاعه ترتیب ، ترقی می کند.  
 و اینطوری که معلوم می شود و قرائن نشان می دهد اگر قدری  
 در قیمت تخفیف بدهید و قدری در نظم آن سعی فرمائید  
 گمانم این است که پیشرفت نماید... با این سستی کاری از پیش  
 نمی رود و اسباب خسارت حضرت عالی می شود . »

نمونه ای از نامه های دکتر جلیل خان ثقفی به معاضد السلطنه یا دهخدا

معاضد السلطنه در جزئیات مربوط به توزیع روزنامه در  
 قبال سخت گیری و مراقبتی که دولت نسبت به ورود آن به  
 ایران داشت طی نامه ۲۳ مارس از لندن به دوستان خود  
 متذکر می شود .

« به توسط چهار سفارت باید روزنامه به طهران فرستاد  
 یکی ایتالی ، دویم بلجیک ، سیم اطریش ، چهارم آلمان ، به  
 توسط سفارت عثمانی ممکن است برای پناهندگان فرستاد .  
 بهر کدام شش هفت نسخه باید فرستاد . به رشت خیلی باید  
 فرستاد که به قزوین و طهران هم بفرستند . از طرف بوشهر  
 و بندرعباس به اصفهان و شیراز می توان فرستاد . »

(دنباله دارد)

